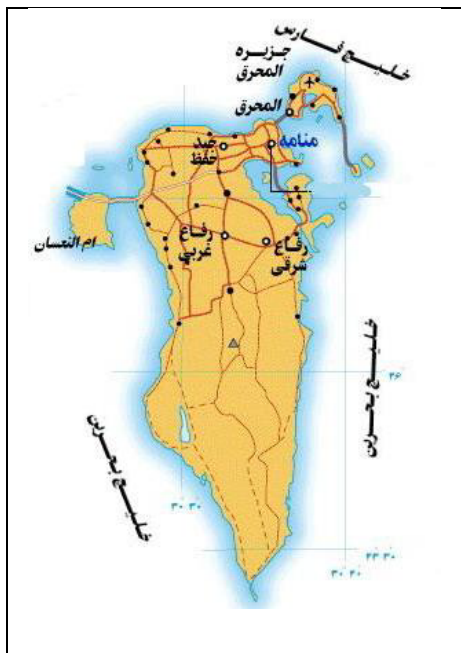


## حقیقت بحرین

### نگارش: دکتر مازیار نصرتی

مجمع الجزایر بحرین مرکب از ۳۳ تا ۳۵ جزیره کوچک و بزرگ است که در دهانه خلیج سلوا (شلوا) در جنوب خلیج فارس میان ناحیه حسا (احسا) در مغرب و کشور قطر در مشرق، در فاصله تقریباً برابر از این دو سرزمین قرار دارد. اکثر جمعیت آن شیعه اثنی عشری بوده و بعضی نیز شیخی هستند و همانند شیعیان قطیف و احساء (در عربستان کنونی) به بحارنه موسومند.



قرار داشتن این جزیره در حساس ترین نقطه ژئوپولیتیک جهان در سبصد سال اخیر باعث شده است که همواره یکی از نقاط مورد توجه جهانیان باشد. چه آنان که برای غارت این جواهر خلیج فارس آمدند و چه آزادی خواهانی که پیگیرانه فجایع انسانی و سرکوب شیعیان بحرین را دنبال می کنند. آنگونه که از اسناد تاریخی بر می آید در پیش از اسلام و در زمان حکمرانی اشکانیان و ساسانیان بحرین جزو خاک ایران بوده است. ابن خلدون در کتاب تاریخ خود به این نکته اشاره دارد که در پیش از اسلام بحرین متعلق به ایران بود و از سوی ایشان "منذرن ساوی التیمی" بر آن حکم می راند تا اینکه پیامبر اسلام (ص) "علاء ابن عبدالله حضرمی" را همراه با نامه ای به بحرین فرستاد و گروهی از ایشان اسلام آوردند و به این ترتیب، بحرین اولین سرزمین در خارج از جزیره العرب بود که دین اسلام را پذیرفت. بعد از اسلام نیز، بحرین بخشی از ایران محسوب می شد و حاکمان ایرانی بر آنان حکمرانی می نمودند.

در دوره عباسیان قیامی به رهبری فردی ایرانی به نام "ابوسعید بهرام جنابی" (یا گناوه) علیه حکومت عباسیان شکل گرفت که باعث بوجود آمدن جنبشهای آزادی خواهانه دیگر در منطقه شد. این جنبش که قیام ابوسعیدی یا قرمطی (ابوسعید از پیروان حمدان قرمطی بود) نام گرفت، از سواحل ایران آغاز شد و ابوسعید با رفتن به بحرین آنجا را کانون مناسبی برای تحرک یافت. ابوسعید گناوه ای در سال ۲۵۵ یا ۲۵۴ هجری در گناوه به دنیا آمده و شغلش آسیابانی بود. او قیام خود را بر پایه عدالت و بشارت به ظهور حضرت مهدی، در سال ۲۸۶ و در زمان معتضد خلیفه عباسی آغاز نمود. وی در سال ۳۰۰ هجری به دلایلی که مشخص نیست، ترور گردید. در زمان حمله اعراب به ایران و تا قبل از قدرت رسیدن سلسله صفویه، که پس از مدتها ایران مجدداً دارای یک حکومت قدرتمند در مرکز شد، سرزمین ایران شاهد حکومتهای محلی متعددی بود که همواره در رقابت قدرت و جنگ و نزاع با یکدیگر بودند اما با این حال بحرین همواره قسمتی از حکومتهای محلی در بخشهای جنوبی ایران محسوب می شد.

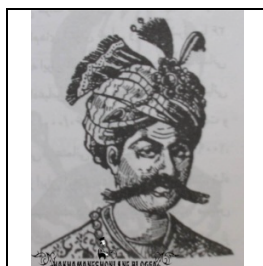


زبارة در قطر (با دایره نشان داده شده است)

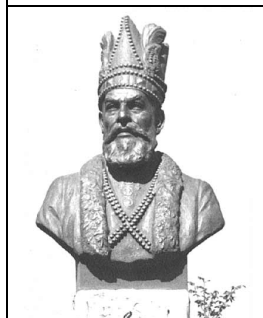
جنگهای خونین بین اسپانیا و پرتغال باعث شد که در اوایل قرن شانزده میلادی پاپ با تقسیم جهان توسط بین این دو ابرقدرت آن روز در اروپا، به دو بخش شرقی و غربی به این جنگها پایان دهد. با این طرح پاپ، نیروهای استثمارگر پرتغال به منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس هجوم آوردند تا از برکات زمینهای اهدایی ایشان برخوردار گردند (در سال ۱۵۰۶)، در این زمان جزیره هرمز، قشم و بحرین (در سال ۱۵۲۱) به تصرف و اشغال این نیروها در آمد. پس از گذشت نزدیک به یک قرن از اشغال این مناطق توسط پرتغالیها، سرداران شاه عباس به فرماندهی امامقلی خان (مرگ ۱۰۱۲

هجری خورشیدی) از سرداران جنگی و حاکمان زمان شاه عباس یکم صفوی است. او گرجی الاصل و فرماندار (بیگلریگی) ایالت فارس به همراه بوشهر و بحرین بود. بعد از مرگ شاه عباس، امامقلی خان به دستور شاه صفی در قزوین کشته شد. در سال ۱۶۰۲ دلیرانه جنگیدند و جزایر خلیج فارس را از تصرف اشغالگران آزاد نمودند. (بعضی از منابع تاریخ تصرف و آزادسازی بحرین از دست نیروهای پرتغالی را به ترتیب ۱۵۰۷ و ۱۶۲۳ ذکر کرده اند).

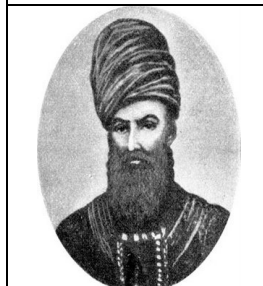
با حضور امپراتوری عثمانی در خلیج فارس که از سده ۱۰/۱۶ ق آغاز شد شرایط در این منطقه به گونه ای دیگر پیش رفت. در آن هنگام دولت عثمانی قصد داشت از بصره (که متعلق به ایران بود) به عنوان پایگاهی برای مقابله با پرتغالیها استفاده نماید. این اقدام دولت عثمانی باعث شد تا بارها بر سر نگهداشتن بصره با ایران بجنگد. وضع آشفته عثمانی در سده ۱۲/۱۸ م موجب شده بود که حاکم بغداد توان اداره کشور نداشته و فرماندار بصره به گونه ای مستقل



شاه عباس



نادرشاه



کریم خان زند

حکمرانی می کرد. این مساله باعث شده بود قبایل عرب حومه بصره، به ویژه "بنب کعب"، هر روز به یک سو متمایل شوند، گاهی به ایران مالیات می پرداختند و گاهی به عثمانی. در این دوران، رویداد مهمی به وقوع پیوست، کمپانی انگلیسی هند شرقی - که از نیمه دوم سده ۱۷ م پایه های حضور خود را در خلیج فارس محکم می نمود، بصره را به کانون فعالیت های بازرگانی خود بدل کرد. این کار باعث شد که اقتصاد این منطقه جهش یافته و شکوفایی اقتصادی آن به ویژه در دهه هفتم سده ۱۸ م (۱۱۷۳-۱۱۸۳ ق) موجب آن گردید از رونق بوشهر و دیگر بندرهای ایرانی خلیج فارس کاسته گردد. این موضوع روابط نه چندان دوستانه پاشای بغداد و کریم خان زند را تیره تر ساخت. سرانجام کریم خان به بهانه مالیات گیری عثمانی از زائران ایرانی کربلا، در ۱۷۷۵ م برای باز پس گیری بصره به آنجا یورش برد. محاصره ۱۳ ماهه بصره بازرگانان عرب را به کناره های جنوبی خلیج فارس و از جمله به زبارة در قطر گریزند و موقعیت آل خلیفه را که در این زمان در زبارة اقامت داشتند، استواری بخشید. زمانیکه کریم خان در ۱۷۷۹ م درگذشت، شیرازه اوضاع ایران از هم گسیخت و آل خلیفه از این آشفتگی سود جست و بحرین را تصرف کرد و به فرمانروایی «آل مذکور» که به دنبال فتح بحرین به دست نادرشاه در ۱۷۳۶ م در آنجا به حکومت گماشته شده بودند، پایان داد.

در ارتباط با نسب آل خلیفه از آنجا تا امروز، تاریخ بحرین با این نام همراه می باشد، باید اشاره نمود که نیای بزرگ آل خلیفه، خلیفه بن محمد بن فیصل نام دارد. این خاندان بخشی از عرب های عتوبی می باشند که به "عتره"، یکی از قبایل عدنانی ساکن نجد و شمال عربستان وابسته هستند. بیان می گردد که نام عتوب از ریشه «عَتَب» به معنای جابجایی و کوچ گرفته شده است. عتوبیها ساکنان بومی منطقه "أفلاج" در سرزمین "هدار" بودند. قبیله "عتره" در اواخر سده ۱۷ م دست به کوچی بزرگ زد. علت این کوچ روشن نیست اما می دانیم که در این دوران منطقه مرکزی عربستان دچار خشکسالی بوده است. عتوبیها در ۱۷۱۶ م به کویت کوچیدند و به کار بازرگانی و صید مروارید پرداختند. سپس نخستین دولت خود یعنی سلسله آل صباح را تشکیل دادند. در ۱۷۶۵ م آل خلیفه در پی مشاجره با "بنب کعب"، یا از آنرو که نمی خواست به فرمان آل صباح درآید و یا به سودای ثروت اندوزی، به زبارة کوچ کرد و جا پای استواری برای خود فراهم ساخت و حتی در برابر قبیله آل مسلم که از آنان باج خواهی می نمود به دفاع پرداخت و از این رو قلعه "مُرَیْر" را در ۱۷۶۸ م بنا کرد. اعتبار آل خلیفه به ویژه پس از محاصره بصره در ۱۱۸۹ ق/۱۷۷۵ م و کوچ گروهی از بازرگانان به زبارة فزونی گرفت و این بندر با دیگر بندرهای خلیج فارس به رقابت پرداخت. بحرین در این تاریخ جرئی از حکومت بوشهر بود و حاکم بوشهر، شیخ نصرخان

سالانه مبلغ بیست تومان مالیات بحرین را به شیراز ارسال می نمود. از میان عواملی که در ساخت تاریخ این دوره نقش داشت، باید به نیروی رو به رشد وهابیان اشاره کرد که پیش از آل خلیفه در زبارة حضور داشتند. طبق نوشته مورخان، شیخ خلیفه بن محمد، شیخ وهابی زبارة را خوش نمی داشت. یورشهای بعدی وهابیان به قلمرو دولتهای عتوبی چنین نظری را تایید می کند.

احمد بن محمد (؟ - ۱۷۹۵ م). پس از مرگ پدر حکومت مستقل خود را در زبارة اعلام داشت و به دنبال مرگ کریم خان زند و آشفتگی اوضاع ایران، از پرداخت مالیات سرباز زد و به بحرین یورش برد و آنجا را غارت کرد. این رویداد به دشمنی میان شیخ نصرخان والی منطقه و آل خلیفه انجامید. مورخان درباره تاریخ تصرف بحرین اختلاف نظر دارند، اما در اسناد کمپانی هند شرقی نامه ای به تاریخ ۲۸ ذی قعدة ۱۱۹۶ ق/۴ نوامبر ۱۷۸۲ م هست که می گوید «عتوبیها بحرین را گرفتند و غارت کردند». شیخ احمد به دستگیری آل صباح و آل جلاهمه بر بحرین تاخت و سربازان ایرانی را که در قلعه نادری مستقر بودند، به قتل رسانید و تلاش شیخ نصر برای گردآوری نیرو و تسخیر دیگر باره بحرین به دلیل شرایط بوجود آمده در ایران به جایی نرسید. به این ترتیب، شیخ احمد «فاتح» لقب گرفت و حکومت خاندان آل خلیفه را در بحرین بنیاد گذاشت. او برای تثبیت قدرت خویش، بخشی از غنایم را میان هم پیمانانی که در جنگ شرکت داشتند، تقسیم کرد و یکی از بستگان خود را در «دیوان» قلعه شهر منامه به حکومت گماشت تا جزیره را در برابر یورش ایران حفظ کند و

سپس به زبانه بازگشت. شیخ احمد تابستان را در بحرین و بقیه سال را در زبانه می‌گذراند تا آنکه در ۱۷۹۵م مرد و در منامه دفن شد. سه عامل باعث تحریک شیخ احمد برای حمله به بحرین شد:

۱. بحرین مرکز اصلی صنعت مروارید سازی و یکی از بهترین بنادر تجاری در مسیر خلیج فارس و اقیانوس هند بود.
۲. دور بودن بحرین از کانون درگیریهای خلیج فارس، بحرین را بصورت پناهگاهی مطمئن در مقابل هجوم قبایل عرب در آورده بود.
۳. تمامی اعراب از مدتها پیش، چشم به منابع سرشار بحرین دوخته بودند.

پس از شیخ احمد، عبدالله بن احمد (؟ - ۱۸۴۳) (شیخ از ۱۸۲۰ تا ۱۸۴۳) و سلمان بن احمد (؟ - ۱۸۲۵) (شیخ از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۵) به قدرت رسیدند. آغاز دوران حکومت شیخ سلمان و شیخ عبدالله همزمان بود با پایان اقتدار حامیان آل خلیفه، یعنی قبیله بنب‌خالد. در ۱۷۹۵م بُراک، رئیس بنب‌خالد، بر مُطوَّعه (معلمان و مبلغان وهابی) و گروههای نظامی آنان که به دنبال جنگهای ۱۷۹۳ و ۱۷۹۴ در احسا اقامت گزیدند، حمله برد و در پی آن عبدالعزیز بن سعود (۱۷۲۰-۱۸۰۳م) بر احسا و قبایل متحد بنب‌خالد تاخت و «ناجم» را به عنوان نخستین حاکم غیرخالدی بر احسا گماشت و شیخ سلمان از ترس استیلای وهابیان بر زبانه، به بحرین کوچید. در همین دوران سیدسلطان، امام مسقط، که بر اثر درهم ریختگی اوضاع داخلی ایران به دلیل جنگ با روسیه که منتهی به انعقاد دو قرار داد گلستان و ترکمانچای شد، به گونه‌ای مستقل فرمان می‌راند، به پشت گرمی حاکم شیراز با آل خلیفه از در دشمنی درآمد. شیخ سلمان بی‌درنگ وفاداری خود را نسبت به او اعلام کرد و به خراجگزاری تن داد. سیدسلطان پس از آنکه فرزند خود سید سعید را به حکومت بحرین گماشت، یکی از برادران شیخ سلمان را به عنوان گروگان به مسقط برد.

برادر شیخ سلمان اندکی پس از ورود به عُمان درگذشت و آل خلیفه برای بازپس گیری بحرین از عبدالعزیز بن سعود، امام وهابیان، کمک خواست. امیرنجد به سودای تصرف بحرین سپاهی به فرماندهی ابراهیم بن عقیصان گسیل کرد. به این ترتیب سید سعید (فرزند سیدسلطان، امام مسقط) شکست خورد و از جزیره بیرون رانده شد، اما فرمانده وهابی به نام امیرنجد در بحرین به حکومت نشست و آل خلیفه را به زبانه بازگرداند. چندی بعد گروه دیگری از نجد رسید و زبانه را نیز گرفت و شیخ سلمان و برادرش شیخ عبدالله را به نجد برد. آل خلیفه دست به دامان امام مسقط شدند، اما او تنها کمک مالی به آنان داد. سرانجام لشکری گردآوردند و به بحرین یورش بردند. ابن عقیصان شکست خورد و نزد اُرْحَمَه (رَحْمَه) بن جابر آل جلاهمه گریخت. در این میان دولت عثمانی که از بالا گرفتن کار وهابیان خرسند نبود، محمدعلی، پاشای مصر را به تسخیر عربستان برانگیخت. یورش محمدعلی به آزادی بازداشت شدگان آل خلیفه انجامید و آنان به بحرین بازگشتند. سران آل خلیفه که خود را از جانب ارحمه و ابن عقیصان در خطر می‌دیدند، بر آنان پیشی جستند و به قطر لشکر کشیدند. در این جنگ ابن عقیصان و ارحمه شکست خوردند و ارحمه از سید سعید امام مسقط کمک خواست و او نیز با کشتیهای جنگی خود به بحرین حمله بد، اما شکست خورد و مسقط بازگشت.

در ۱۸۲۰م کمپانی انگلیسی هند شرقی به بهانه جلوگیری از دزدی دریایی و منع خرید و فروش برده قراردادی با شیوخ کرانه‌های خلیج فارس بست که براساس آن حفظ امنیت خلیج فارس به عهده کمپانی گذاشته شد. شیخ سلمان و شیخ عبدالله نیز به عنوان شیوخ بحرین در این قرارداد شرکت جستند. شیخ سلمان یکسال بعد یعنی در ۱۸۲۱م در بحرین درگذشت.

پس از او عبدالله بن احمد به قدرت رسید. آنگونه که در این خاندان مرسوم بوده است سران آل خلیفه پس از تسخیر بحرین، نظام فرمانروایی دوفره را به کار می‌بستند که برپایه آن دوتن از پسران، پدر را در دوران حکومت یاری می‌کردند و پس از مرگ او فرمانروایی را ادامه می‌دادند و در همه کارهای اجرایی شرکت می‌جستند به همین دلیل عبدالله در دوران حکومت سلمان شریک قدرت وی بوده است اما در پی مرگ شیخ سلمان، عبدالله خواست که فرمانروای مطلق بحرین شود. این اندیشه، جنگهای خونینی در درون خاندان حاکم برانگیخت و اگرچه در آغاز به پیروزی عبدالله انجامید، اما وضع سیاسی و اقتصادی بحرین را به آشفتگی کشاند. ناخشنودی مردم روز به روز بیشتر می‌شد. جزایر بر اثر کوچ اهالی تهی ماند و شهرها رو به ویرانی نهاد. به هر حال، عبدالله در آغاز کار خود و پیش از بالا گرفتن کشمکشهای درون خاندان، در صدد گسترش قلمرو حکومت خود برآمد و به احساء و قُطیف لشکر کشید و آنجا را گرفت، اما دیری نگذشت که وهابیان او را بیرون راندند. او چندی بعد عصیان پسران خود را به وسیله محمد و علی، نوه‌های برادرش سلمان، سرکوب کرد. در میان سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۴۰م دومین تاخت و تاز مصریها بر وهابیان، به فتح احساء انجامید و حاکم وهابی به بحرین گریخت. مصریان از شیخ عبدالله خواستند که حاکم وهابی را تسلیم کند و به آنان مالیات بپردازد و یکی از فرزندان خود را به عنوان گروگان به اردوی مصر بفرستد. شیخ سرانجام در ۱۸۳۹م با خورشید پاشا فرمانده ارتش محمدعلی پاشا در نجد پیمانی بست که براساس آن حاکمیت مصر را بر بحرین به رسمیت شناخت و پذیرفت که سالانه ۳۰۰۰ ریال به عنوان زکات بحرین به حکومت مصر بپردازد. اما به دنبال انعقاد پیمان لندن در ۱۸۴۰م میان دولتهای عثمانی، بریتانیا، روس و پروس و اتریش که

محمد علی پاشا را به مرزهای مصر بازگرداند، این تعهد بحرین نسبت به مصر بی اعتبار گردید و شیخ که این بار خود را از سوی محمد و علی، پسران خلیفه بن سلمان، در خطر می دید به حکومت ایران نزدیک شد. سرانجام محمد و علی به کمک نیرویی که از اهالی کیش فراهم آوردند عبدالله را در ۱۸۴۲م شکست دادند. او برای کمک خواهی از آل صباح به کویت رفت، اما نتیجه ای نگرفت، پس برای کسب یاری به نجد و سپس به مسقط رفت، ولی توفیق نیافت و سرانجام در مسقط بیمار شد و در همان جا درگذشت.

بعد از شکست عبدالله به کمک مردم کیش، محمد بن خلیفه (نوه شیخ سلمان) (؟ - ۱۸۶۹) (شیخ از ۱۸۴۲-۱۸۶۹م) به حکومت رسید. هنگامی که شیخ محمد بر سر کار آمد، شیخ عبدالله در خلیج فارس می گشت و از هر کسی کمک می خواست. محمد که از استواری حکومت خود بیم داشت، برای نگاهداشت قدرت خود به انگلیس روی آورد و در ۱۶ ربیع الاول ۱۲۶۵ق/۹ فوریه ۱۸۴۹م به سرهنگ هنل، نماینده مقیم انگلستان در بوشهر، نوشت: «من دریافتیم که همه کشورهای منطقه به این یا آن سلطان وابسته اند و من همان گونه که قلباً می خواهم، به حکومت علیّه بریتانیا وابسته ام و تبعه آنم و مطمئنم که شما راضی نمی شوید آسیبی به وابستگان وارد آید». اما بریتانیا که در این هنگام نمی خواست درگیر جنگهای مالکیتی با دیگر قدرتهای منطقه شود، این پیشنهاد را پذیرفت. با مرگ عبدالله در مسقط خطر وهابیان، که از ادعای فرزندان عبدالله بر حکومت بحرین پشتیبانی می کردند، جای خطر عبدالله را گرفت. همراه با فزونی این خطر در سالهای پس از ۱۸۵۰م، نامه نگاریهای شیخ محمد با دو دولت ایران و عثمانی در ۱۸۶۰م آغاز شد، به ویژه آنکه محمد بن عبدالله نیز در همین زمان به فرمانروای بوشهر نامه می نوشت و کمک می خواست اما حکومت مرکزی ایران آنچنان دچار مشکل داخلی بود که یاری حفاظت از اتباع و مرزهای خود را آنچنان که باید نداشت. به هر حال، سالهای نخست فرمانروایی شیخ محمد به سرکوبی مخالفان گذشت. از جمله، فرزندان شیخ عبدالله گروهی از قبیله آل علی را گرد خود آوردند و با شیخ محمد به جنگ پرداختند، اما شکست خوردند و شیخ علی برادر شیخ محمد آنان را تا دمآدم در کرانه احساء دنبال کرد و به محاصره کشید و پس از ۱۱ ماه به صلح واداشت. از ۱۸۶۰م بریتانیا مداخله آشکار خود را در بحرین آغاز کرد، به ویژه آنکه نامه نگاریهای شیخ محمد به حکومت مرکزی ایران، مسأله موقعیت و مالکیت بحرین را از نو مطرح ساخته بود.

بریتانیا برای آنکه جای پای خود را محکم کند، در صدد برآمد که بحرین را به عنوان یک دولت مستقل و بیرون از تبعیت ایران به رسمیت بشناسد. به همین دلیل در ۱۸۶۱م با بستن یک پیمان صلح و دوستی با بحرین، شیخ محمد را فرمانروای مستقل بحرین دانست و تعهد کرد که از او در برابر تجاوزهای سران قبایل خلیج فارس پشتیبانی کند، به این شرط که او کشتی جنگی تهیه نکند. شیخ محمد که قبلاً نیز با درخواست از انگلیس جهت دریافت تابعیت انگلستان نشان داده بود در موضع ضعف قرار دارد با پذیرش این قرار داد عملاً همان حکومت نصفه و نیمه خود را از دست داد. متعاقب این اقدامات دولت ایران (در زمان سلطنت ناصرالدین شاه) طی یادداشتی به سفارت انگلستان در تهران به این اقدامات دولت مذکور اعتراض کرد. دولت انگلستان در پاسخ این یادداشت، اعلام کرد که هدف از امضای پیمان یاد شده، برقراری نظم و امنیت در خلیج فارس بوده است و اگر دولت ایران چنین مسئولیتی را برعهده گیرد، دولت انگلیس از آن استقبال خواهد کرد. همچنین در این پاسخ تصریح شده بود که اگر از شیخ بحرین حرکتی سر بزند که مستلزم اقدامات جدیدی از طرف دولت انگلیس باشد، حتماً دولت ایران را در جریان این امور قرار خواهند داد. این پیمان همان مقدمه ای بود که انگلستان نیاز داشت تا بطور قانونی در بحرین مداخله کند و پس از سالها کارشکنی و خیانت به ملت و دولت ایران، سرانجام به آن فرصت مناسب دست یافته بود. در ۱۸۶۸م قبایل زیر فرمان شیخ محمد در قطر شوریدند و او از بیم دیر شدن و به درازا کشیدن کار، به آنان حمله برد، اما کنسول انگلستان این رویداد را پیمان شکنی و دزدی دریایی به شمار آورد و با ناوگان جنگی خود بحرین را کوبید و قلعه شیخ را در منامه گلوله باران کرد، او را کنار گذاشت و برادر وی شیخ علی (؟ - ۱۸۶۹) (شیخ از ۱۸۶۸ تا ۱۸۶۹) را به فرمانروایی نشاناد و در حقیقت پیمان دوستی با انگلستان منجر به از دست رفتن حکومت شیخ شد. به این ترتیب دوستی ۲۰ ساله دو برادر به دشمنی انجامید. مردم بحرین از شیخ علی به خاطر پشتیبانی انگلیسیها بیزار شدند و شیخ محمد با دشمن دیرینه خود، محمد بن عبدالله، هم پیمان شد و در ۱۸۶۹م به بحرین یورش برد شیخ علی کشته شد و محمد بن عبدالله، به یاری برادران خود، شیخ محمد را دستگیر کرد و در قلعه ابوماهر زندانی ساخت و خود به فرمانروایی نشست. اما کنسول بریتانیا بی درنگ از بوشهر فرار رسید و هر دو را به هندوستان تبعید کرد و عیسی فرزند شیخ علی (۱۸۴۸-۱۹۳۳) (شیخ از ۱۸۶۹ تا ۱۹۳۳) را به حکومت بحرین گماشت. شیخ محمد سرانجام با تلاش پسرش ابراهیم و میانجیگری سلطان عبدالحمید عثمانی در ۱۸۸۸م از تبعید آزاد شد، در مکه اقامت گزید و در ۱۸۹۰م در همانجا درگذشت.

ترکان عثمانی متعاقب تصرف احساء در ۱۸۷۰م، در پی تسخیر بحرین برآمدند. سرهنگ پلی، نماینده سیاسی مقیم انگلیس، از بوشهر به بحرین آمد و به شیخ اطمینان داد که بر اساس پیمان ۱۸۶۰م از او پشتیبانی خواهد شد. در سال ۱۸۸۰م دولت بریتانیا پیمانی با شیخ عیسی منعقد نمود که سرآغاز تحت الحمایگی بحرین بود. در این قرارداد خفت بار آمده بود: «من عیسی بن علی آل خلیفه، شیخ بحرین، بدین وسیله خود و جانشینانم را در دولت بحرین در برابر دولت بریتانیا

متعهد می‌سازم که از گفت و گو یا بستن هرگونه پیمانی با هر کشور یا دولتی بجز بریتانیا بدون موافقت این دولت خودداری کنم و به هیچ دولتی جز بریتانیا - بدون موافقت دولت بریتانیا - اجازه تأسیس نمایندگی سیاسی یا کنسولی در سرزمین خود ندهم» و دوازده سال بعد از آن متممی نیز به آن افزوده شد، در قرارداد ۱۸۹۲م، دولت بریتانیا فروش یا اجاره زمین را در جزیره بحرین، بدون اجازه نماینده انگلیس ممنوع ساخت. در ۱۸۹۴م قبیله آل علی ساکن قطر به پُشت گرمی ترکها در پی تسخیر بحرین برآمد. بریتانیا از این فرصت سود جست و به شیخ پیشنهاد کرد که از این پس یک نماینده سیاسی انگلیس در بحرین ماندگار شود تا به کارهای اتباع انگلیسی رسیدگی کند و در همه مسائل مربوط به اتباع خارجی، طرف مشورت شیخ قرار گیرد. شیخ پذیرفت و ناوگان انگلیس با شلیک چند توپ شورشیان را پراکنده ساخت و پیمان صلحی میان آل علی و آل خلیفه بسته شد. زیاده خواهی های انگلستان پایانی نداشت و برای محکم کردن جا پای خود به شیخ عیسی فشار می آورد که یا اصلاحات ضروری را پیاده کند یا یک رایزن انگلیسی را بپذیرد، اما شیخ سخت با اصلاحات مخالفت ورزید. در این دوران دو مسأله مهم حقوق گمرکی و اختیارات قانونی نسبت به بیگانگان، در کانون توجه به بریتانیا جای داشت. در این زمان لرد کرزن، نایب السلطنه هندوستان در دیدار خود از بحرین در ۱۹۰۲م، نیاز اصلاحات را به شیخ یادآور شد، اما شیخ پاسخ داد که این مسأله به شخص او مربوط می شود. در ۱۹۰۴م انگلستان فرصت مناسبی یافت و با فرستادن ناوگان دریایی خود به سواحل بحرین و تهدید به گلوله باران منامه، شرایط خود را بر شیخ تحمیل کرد.



اعضای کنگره ملی در ۱۹۵۴:

ردیف عقب از راست: عبدالعلی العلیوات، ابراهیم بن موسی، عبدالرحمن الباکر، ابراهیم فخر، عبدالعزیز الشملان  
ردیف جلو: شیخ محسن التاجر، شیخ عبدالله ابو دیب، سید علی کمال الدین



حمَد بن عیسی



سر چارلز بلگریو به همراه شیخ سلمان ابن حمد

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳م بریتانیا پیمانی با عثمانی بست که براساس آن عثمانی کویت را به عنوان ایالتی خود مختار با پرچم خاص خویش می شناخت و تعهد کرد در امور داخلی کویت دخالت نکند. بر اساس این پیمان، عثمانی از همه ادعاهای خود از خلیج فارس چشم می پوشید و به این ترتیب دست انگلستان را بیش از پیش باز گذاشت.

مداخله انگلستان بر امور جاریه بحرین چنان بر روشنفکران بحرینی سنگینی می نمود که در ۱۹۲۳م کنگره ای به نام کنگره ملی بحرین تشکیل شد و خواستار اجرای قوانین اسلامی، عدم مداخله کنسول بریتانیا در کارها و نظارت ۱۲ تن از اعضای کنگره بر تحقیق این خواسته ها گردیدند. اعتراضات به آنجا رسید که سرانجام بریتانیا ناگزیر شد که شیخ عیسی را برادر و پسرش شیخ حمد را جانشین وی کند. عیسی در ۱۹۳۲م درگذشت.

حمَد بن عیسی (شیخ از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۲م) فرمانروایی خود را با این جمله آغاز کرد: «بنا به فرمایش دولت علیه بریتانیا من امروز مسئولیت حکومت این کشور را به دوش می گیرم». شیخ حمد با وعده برخی اصلاحات بر سر کار آمد. وی حتی گفته بود که شرکت شیعیان را در مجلس بررسی خواهد کرد، اما دیری نپایید که سرکوب شروع شد و رهبران کنگره ملی به هندوستان تبعید شدند تا زیر نظر انگلستان باشند و بریتانیا برای مهار اوضاع، سر چارلز بلگریو را در ۱۹۲۵ به بحرین فرستاد. این همان شخص همان خائنی است که برای اولین بار از نام خلیج عربی بجای خلیج فارس استفاده نمود.

با کشف نفت در بحرین شرایط باز هم بدتر شد. شیخ حمد در ۱۹۲۹م با شرکت نفت بحرین (باپکو) که امتیاز آن در دست شرکت استاندارد اوپل امریکایی بود، قراردادی بست و امتیاز ۶۹ ساله استخراج نفت را به آن کمپانی واگذار کرد. در این دوران، آگاهی سیاسی ملیت گرایانه عربی که در مفهوم «تعیین سرنوشت خود» تبلور یافته بود، و اصلاحات دهه ۲۰ سده ۲۰ (۱۳۳۹-۱۳۴۹ق) که یک دستگاه اداری نوین و سرویس حقوق گمرکی اصلاح یافته و نظام امروزی پلیس را به همراه آورد، چشمهای مردم را به نیاز اصلاح در دیگر حوزه ها گشود. به اینها باید تغییر الگوی زندگی مردم را که زائیده کشف نفت و دگرگونیهای اقتصادی بعدی بود افزود. اولین ناخشنودی مردمی در ۱۹۳۸م آشکار شد. کارگزاران انگلیسی جنبش مردم را سرکوب کردند. با فروخته شدن آتش جنگ جهانی دوم و بمباران بحرین از سوی هواپیماهای آلمانی و ایتالیایی، اعتراض مردم بالا گرفت و ایشان خواستار اخراج

نیروهای نظامی و مستشاران انگلیسی شدند. حتی کار به رویارویی با انگلیسیها نیز رسید، اما این جنبش نیز سرانجامی نیافت و چندی بعد شیخ سلمان پس از مرگ پدر به فرمانروایی نشست.

سلمان بن حمد (۱۸۹۸ - ۱۹۴۲) (شیخ از ۱۹۴۲ تا ۱۹۶۱ م) برای سست کردن مخالفت نمایندگان گروههای حاکم، به پول پراکنی و هراس افکنی پرداخت و برای گمراه سازی مردم اصلاحاتی را نوید داد. در ۱۹۴۲-۱۹۴۴ م خطرناکترین دشمنان سیاسی برکنار گردیدند. مخالفان سیاسی به زندان افتادند و جنبش مردم سرکوب شد. پس از جنگ، دگرگونیهای ژرفی پدید آمد و بندرهای امروزین، پلهایی برای ارتباط جزایر به یکدیگر، جادههای مدرن، فرودگاه نمونه برای بزرگترین هواپیماها در شهرهای منامه و مُحرق، هتلها و باشگاههای نو، مدارس و بیمارستانها ساخته شد. شبکه تلفن و برق و پست گسترش یافت، روزنامههای پرتیراژ به چاپ رسید و انجمنهای ادبی تشکیل گردید.

در این زمان رویدادهای داخلی ایران، در ۱۹۵۱ م به ویژه ملی شدن نفت، جهش تازه‌ای به جنبش مردم جدامانده از وطن داد و اعتصابهای گسترده شکل گرفت که با دخالت نیروهای انگلیسی و نفاق افکنی میان ایرانیان و عربهای بحرین سرکوب شد. با اینهمه بزرگترین نمود ناخشنودی مردم در ۱۹۵۴ م پدیدار شد و این هنگامی بود که رهبران محلی سنی و شیعه کمیته‌ای برای انجام تظاهرات و سامان دادن اعتصابات عمومی در پشتیبانی از اصلاحات فراگیر سازمان دادند. سرانجام شیخ با تأسیس شوراهای نسبتاً انتخابی در زمینه بهداشت و آموزش و انتصاب مشاورانی برای تضمین رفتار منصفانه دستگاه قضایی و نظام امنیت عمومی موافقت کرد. اما مردم به زودی دریافتند که این شوراها تنها جنبه فرمایشی دارند و رؤسای انجمنهای شهرداری و مختاران یا همان کدخدایان، همچنان از سوی حاکم منصوب می‌شوند. اندکی پس از انتخابات شوراهای آموزش و بهداشت در ۱۹۵۶ م، و همزمان با بحران آبراه سوئز، شورش مردم جان تازه‌ای گرفت. زندگی حاکم با تهدید روبه‌رو شد و مردم با برپایی تظاهرات خیابانی خواستار انتخابات عمومی مجلس و حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری شدند. پخش خبر ملی شدن آبراه سوئز به این جنبش دامن زد. اعتصاب اداره‌ها و سازمانهای بحرین فراگیر شد و کارگران شرکت نفت از دادن سوخت به هواپیماهای انگلیسی و فرانسوی که در تجاوز به مصر شرکت داشتند سرباز زدند، در بحرین حالت فوق‌العاده اعلام شد و سربازان بریتانیایی مردم را سرکوب کردند و رهبران را به زندان انداختند. در حالی که تقاضای تأسیس مجلس ملی برآورده نشده بود، شیخ اطمینان می‌داد که احکام و مجموعه قوانین کارگری به زودی تدوین خواهد شد. در اواخر ۱۹۵۷ م بحرین خشم خود را فرو خورد، اما انگلستان ناچار شد که بلغریو و گروه دیگری از کارمندان دفتر سیاسی را برکنار کند. با اینهمه، ساخت اصلی حکومت و کل قدرت خاندان حاکم تا مرگ شیخ سلمان همچنان دست نخورده ماند.

بدنبال آرامش نسبی در ایران حکومت سعی کرد تا زخمهایی که در این سالهای بحرانی از زمان مرگ کریمخان زند تا آنروز بوجود آمده بود را تا حدی التیام بخشد و در اولین گام متوجه بحرین شد. مجلس شورای ملی در آبان ۱۳۳۶ لایحه‌ای را تصویب کرد که به موجب آن بحرین استان چهاردهم ایران اعلام شد و دو کرسی خالی برای نمایندگان «استان چهاردهم» در نظر گرفته شد. این اقدام و تهدید ایران در مورد تحریم هر سازمان و مجمع بین‌المللی که بحرین را به رسمیت بشناسد، موضوع را پیچیده کرد. در آبان ماه ۱۳۳۶ هیأت وزیران با حضور شخص شاه لایحه‌ای را برای تقدیم به مجلس آماده کردند که به وضوح نشان دهنده حق و ادعای مالکیت ایران به بحرین بود. در این لایحه کشور از نظر اداره سیاسی به چهارده استان تقسیم می‌شد که منطقه بحرین از استان فارس جدا می‌شد و خود استان مستقلی را تشکیل می‌داد. این اقدام ایران مورد اعتراض مطبوعات و دولت متجاوز انگلستان و نیز ناراضی اعراب تحت سلطه استعمار قرار گرفت. علیقلی اردلان وزیر امور خارجه وقت ایران در سخنرانی خود در مجلس شورای ملی در پاسخ به اظهارات مقامات انگلیسی در مجلس عوام آن کشور، اظهار داشت که حق حاکمیت ایران بر بحرین از اواخر قرن هجدهم به بعد تنها بر مبنای ادعای محض نبوده است، بلکه "در واقع و بنا به دلایل و شواهد عینی، ایران بر بحرین حکومت می‌رانده است و شیوخ بحرین نیز هر زمان که آزاد بوده‌اند و حکومت مرکزی ایران نیز قدرتمند بوده است، خودشان را بخشی از ایران می‌دانستند؛ ایران در پاسخ به اعتراض اعراب اعلام کرد، "برادران عرب ما باید بدانند که بحرین جزئی از پیکر ماست و مسأله بحرین از جمله منافع حیاتی ایران به شمار می‌آید".

پس از شیخ سلمان، عیسی بن سلمان (شیخ از ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۹ م) روی کار آمد. روی کار آمدن شیخ عیسی اخلاقی در جنبش مردم بحرین پدید نیامد و جبهه‌رهایی بخش میهنی بحرین در ۱۹۶۲ م خواستار آزادی و استقلال میهن و اصلاحات دمکراتیک و بیرون راندن نیروهای انگلیسی از جزایر بحرین شد. این جنبش در ۱۹۶۵ م همزمان با اخراج گروهی از کارگران شرکت نفت بحرین اوج گرفت و تنها با دخالت مستقیم سربازان انگلیسی به کمک ۱۲ رزمنه، و تعقیب خانه به خانه و شکنجه آزادخواهان خاموش گشت. هم از این رو، شیخ عیسی در سال ۱۹۶۶ م پیمان واگذاری بخشی از خاک بحرین را برای تأسیس پایگاه نظامی در برابر دریافت سالانه ۱/۵ میلیون لیره استرلینگ امضا کرد. نیروهای انگلیسی پیرو جنگلهای داخلی یمن از بندر استراتژیک عدن (نزدیک باب المندب و ابتدای جنوبی دریای سرخ) خارج شدند و پیرو آن، (جمهوری دموکراتیک خلق یمن) (یمن جنوبی) به عنوان یک کشور سوسیالیستی افراطی

شکل گرفت. این کشور بزودی از جنبشهای انقلابی و چپگرای منطقه به حمایت برخاست و در این راستا با ایران و نیز کشورهای میانه رو (و غرب گرای) عرب به عنوان "کشورهای مترجع" شروع به مقابله و مخالفت کرد.



عیسی بن سلمان آل خلیفه

انگلستان پس از خروج از عدن (یمن جنوبی)، نیروهایش را به بحرین منتقل کرد و بدین ترتیب پس از عدن، مجمع الجزایر ثروتمند و سوق الجیشی بحرین به عنوان پایگاه مهم انگلستان در شرق سوئز و خلیج فارس که مهم ترین مرکز انرژی جهان می باشد مطرح شد. مدتی بعد در ژانویه ۱۹۶۸، پس از اینکه انگلستان اعلام کرد که نیروهایش را تا پایان سال ۱۹۷۱ از شرق سوئز خارج خواهد کرد، دولت ایران از این تصمیم استقبال کرد و اعلام کرد که از حق حاکمیت خود بر بحرین منصرف نشده است. سپس، با طراحی و هدایت انگلستان قرار شد فدراسیونی متشکل از نه شیخ نشین جنوب خلیج فارس و از جمله بحرین در قالب یک کشور واحد پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه تشکیل شود، بویژه شیخ بحرین با ابراز ناخشنودی از مسأله خروج آتی نیروهای انگلیسی، و ادعای مالکیت ایران بر بحرین آن را یک مشکل امنیتی برای آینده مجمع الجزایر دانست و بنابراین حل این مشکل را پیوستن بحرین به فدراسیون یاد شده دانست. عکس العمل ایران نسبت به تشکیل این فدراسیون با شرکت بحرین قابل پیش بینی بود؛ چرا که بر خلاف موضعگیری همه کشورهای عرب، ایران با تشکیل چنین فدراسیونی مخالفت کرد. اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ایران در تاریخ ۱۷ تیرماه ۱۳۴۷ در بیانیه رسمی شدیداللحنی اعلام داشت: "ایجاد چیزی به نام فدراسیون امارات خلیج فارس با شرکت جزایر بحرین از دیدگاه ایران مطلقاً قابل قبول نیست".

شاه که در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۴۴ در مراسم دیدار با نمایندگان شورای ملی گفته بود "اگر در خلیج فارس حتی یک دانه ماهی هم پیدا نمی شد و یا یک چاه نفت نیز وجود نداشت و یا یک کشتی تجاری رفت و آمد نمی کرد، و اگر هم جنوب ایران و خوزستان و منابع نفت ایران فقط تیغزاری بود، باز هم وظیفه ملی ما ایجاب می کرد که از هر وجب خاک خود دفاع کنیم" و در مصاحبه با مجله هندی بلیتز گفته بود "ما تصمیم داریم آنچه را که به ما تعلق دارد، باز ستانیم. من نمی توانم بنشینم و ناظر حراج قسمتی از خاک کشورم باشم. اشغال هشتاد ساله آن جزایر (بحرین) این حق را به کسی نمی دهد که مال ما را بگیرد یا به دیگری بدهد" به ناگاه در یک مصاحبه بی سابقه و ضد ملی در مطبوعات اعلام کرد که اگر مردم بحرین خواهان بازگشت مجدد به ایران نباشند، ایران از ادعاهای سرزمینی اش نسبت به این جزیره خلیج فارس دست خواهد کشید. وی گفت چنانچه سیاست بین المللی خواهان آن باشد، ایران نیز خواست مردم بحرین را می پذیرد. شاه تأکید کرد که ایران مخالف استفاده از زور برای حل مسأله ارضی بحرین است. وی در پاسخ به این سؤال که آیا او پیشنهاد انجام یک انتخابات عمومی یا رفراندومی در رابطه با کسب نظر مردم بحرین را دارد یا خیر پاسخ داد: من نمیخواهم در این زمان وارد جزئیات مربوط به این سوال بشوم؛ ولی هر نوع وسیله ای که بتواند به یک روش رسمی و مورد پذیرش شما و ما و تمامی جهان نشانگر خواست مردم بحرین باشد، مطلوب خواهد بود. محمد رضا شاه پهلوی در ادامه پاسخ به سؤال خبرنگاران اشاره کرد که بحرین چند سال پیش از این به وسیله انگلیس به اشغال درآمد و از ایران جدا شد و اکنون خودش در حال ترک خلیج فارس است، ولی انگلیس نمی تواند آنچه را که از ایران باز ستاده بدون رضایت این کشور به طرف دیگری بدهد و در عین حال، ایران پس از خروج انگلستان در پی اشغال بحرین نخواهد بود، بنابراین چنین حالت و دوره ای یک وضعیت غیر امنیتی ایجاد خواهد کرد. ایران سعی داشت تا سرنوشت بحرین در یک همه پرسی تعیین شود، در حالی که دولت بحرین و حکومت انگلیس هر یک به دلیل آن که همه پرسی و رجوع به آرای مردم بحرین سبب نفی سلطه آنان از این کشور می شد، با آن مخالفت کردند. در نتیجه ایران و انگلستان توافق کردند تا به جای برگزاری همه پرسی، از سازمان ملل متحد خواسته شود سرنوشت سیاسی این سرزمین را از طریق یک نظرسنجی از میان گروهها و طبقات مختلف تعیین کند. حکومت بحرین که تحت نفوذ انگلیس بود برای تأثیر گذاری بر نتیجه نظرخواهی مصمم شد تا ساختار جمعیتی این سرزمین را با اکثریت دادن به عربها دگرگون سازد. در این راستا هزاران فلسطینی و نیروی کار عرب از کشورهای منطقه به بحرین هجوم آوردند.

در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۴۹ اردشیر زاهدی جهت ارایه گزارش به مجلس در محل مجلس شورای ملی حضور یافت و در این جلسه دو نفر از نمایندگان نیز صحبت نمودند، دکتر ارفع در تأیید جدایی بحرین و محسن پزشکیور در مخالفت با آن. پزشکیور در این جلسه با بیان این نکته که پیش از این نیز قراردادهای بسیاری را به ما تحمیل کرده اند اما این اولین باری است که در یک نهم قانون گذاری کشور، بحث در مورد جدا کردن تکه ای از خاک ایران به رای گذاشته می شود، آنرا یک تخطی آشکار از اصول حاکمیت ملی دانسته و عنوان نمود فراکسیون پان ایرانیست به این طرح رای کیود خواهد داد. وی در این سخنرانی اشاره نمود که "آقای نخست وزیر به من گفتند که انتحار سیاسی نکن اما این یک شهادت سیاسی است". فراکسیون پان ایرانیست متعاقب این جلسه

درخواست استیضاح دولت را نمودند. در جلسه رای گیری روز پنجشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ از ۱۹۱ نفر حاضر در جلسه تنها چهار نفر به این گزارش رای مخالف دادند، آقایان دکتر فریور، دکتر طالع، دکتر عاملی تهرانی و محسن پزشکیور. از جمع پنج نفره فراکسیون پان ایرانیست، دکتر صدر به این گزارش رای موافق داد و علیرقم مقام بسیار بالایی که در حزب پان ایرانیست داشت در همان شب رای گیری، از حزب اخراج گردید و از این جمع پنج نفره، فقط همین آقای دکتر صدر اجازه یافت در مجلس بعدی حضور یابد.



اوتانت

نظرخواهی در فروردین ۱۳۴۹ آغاز شد و " ویتوریو وینتسپیر گیچاردی " ( signor vittorio winspeare ) و " guiccardi دیپلمات ایتالیایی ) معاون دبیر کل و مدیر کل دفتر اروپای سازمان ملل در ژنو به عنوان نماینده ویژه از سوی «اوتانت» - دبیر کل وقت سازمان ملل - در کسب آراء مردم بحرین مأمور شد. وی پس از پایان مأموریت دوهفته‌ای خود در بحرین گزارش برداشتهای خود از صحبت با مردم و گروه‌های بحرین را که به ادعای وی از علاقه آنان به استقلال حکایت می کرد تسلیم دبیر کل نمود. در گزارش مذکور آمده بود: هیأت اعزامی دریافتند که مردم بحرین پیشنهاد و درخواست ایران و انگلستان برای نظرخواهی و مساعی جمیله سازمان ملل را در این راه مورد ستایش و تقدیر قرار دادند، هیچ گونه تلخکامی و خصومتی از سوی مردم بحرین نسبت به ایرانیها مشاهده نشد و اظهار امیدواری شده بود که " ادعای مالکیت ایران بر بحرین یکباره و برای همیشه کنار رود ". به این ترتیب بدون نوشتن حتی یک برگ رای و فقط با نظر شخصی نماینده

سازمان ملل، به تمایل مردم بحرین جهت جدا شدن از ایران استناد شد. با اعطای این گزارش، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۲۷۸ - ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ - جهت مثله نمودن این تکه از ایران صادر نمود. این قطعنامه به دولت‌های ایران و انگلستان ابلاغ شد و به این ترتیب تهران و منامه در ۱۳۵۰ ش. مرزهای دریایی میان خود را تعیین و تصویب کردند و روابط دوجانبه را در همه زمینه‌ها آغاز نمودند. بحرین روز ۲۵ آذر ۱۳۵۰ رسماً عضو سازمان ملل متحد شد و به عنوان یکصد و بیست و نهمین عضو آن درآمد. از آن پس تاریخ ۱۶ دسامبر - ۲۵ آذر - به عنوان روز ملی بحرین شناخته می‌شود.

در سال ۱۹۷۳م مجلس ملی بحرین به دنبال برگزاری انتخابات گشوده شد، اما نتیجه این انتخابات، خاندان حاکم را به وحشت انداخت زیرا به ادعای دولت، دست چپ‌های بحرین پیروزی درخشانی در آن به دست آوردند (کیهان، ۱۸ آذر ۱۳۵۲ ش). اما این وضع دیری نپایید و در ۱۹۷۵م در پی برخورد میان مجلس و دولت، شیخ فرمان انحلال مجلس را صادر کرد، و برخی از نمایندگان بازداشت شدند، و تا ۱۹۸۳م سخنی از بازگشایی مجلس به میان نیامد.

از سال ۱۳۵۷ با توجه به علاقه مردم بحرین بخصوص شیعیان بحرین به ایرانیان و ایران و ترس حکومت آل خلیفه به الگوبرداری شیعیان بحرین از انقلاب ایران، دامنای سعی نمودند تا اعتراضات مردمی را به ایران نسبت دهند و برای خود حق سرکوب شیعیان را قایل شوند. روز ۳۱ دسامبر ۱۹۸۱ مقامات بحرین اعلام کردند توطئه‌ای را که علیه رژیم حاکم بی‌ریزی شده بود سرکوب و ده‌ها تن را که در این توطئه مشارکت داشته‌اند بازداشت کرده‌اند. آنها این توطئه را متوجه جبهه آزادی بخش اسلامی بحرین به رهبری مدرسی نمودند که در آن هنگام پخش رادیویی امور خلیج فارس شبکه رادیویی ایران را رسماً اداره می کرد. نا به ادعای دولت بحرین عده‌ای از ساکنان پیشین کشورهای خلیج فارس با کمک احتمالی مقامات ایران در کار با مواد منفجره و خرابکاری تعلیم دیده و پنهانی وارد بحرین شده بودند. آنان قرار بود سلاح‌هایی را به کار برند که توسط یک گروه محلی تحت کنترل ایران در چنین مخفیگاه نزدیک منامه کار گذاشته شده بود آنگاه قرار بود که آنها لباس افراد پلیس را به تن کنند و مردم را به قیام همگانی فرا خوانند هدف نهایی عبارت از برپایی یک جمهوری اسلامی به رهبری مدرسی در بحرین بود. دولت ایران به دست داشتن در توطئه متهم و از جمله ادعا گردید که پنج هاور کرافت پر از افراد مسلح و تجهیزات آماده بود از بوشهر عزیمت و به اجرای شورش مزبور یاری رسانند. این ادعا از طرف دولت ایران تکذیب گردید.

علیرقم اینکه از جمعیت ۸۱۸٪ مسلمان بحرین، ۶۱.۳٪ شیعه می باشند، با این حال این اکثریت توسط یک اقلیت به حاشیه رانده شده و از حقوق ابتدایی دموکراسی بی بهره اند در حالیکه داعیه دار دموکراسی و مادرخوانده همه جنبشهای دموکراسی خواه (یعنی آمریکا) ناوگان پنجم خود را سالهاست که در بحرین قرار داده و این کشور را نه در زمره ناقضان حقوق بشر به شمار می آورد و نه کشتارها و زندانی کردن آزادیخواهان را بر خلاف اصول می داند. در این ارتباط حجت الاسلام والمسلمین سید حیدر ستیری عضو مجلس علمای شیعه بحرین طی سخنانی که در سال ۱۳۸۷ در جمع کثیری از شیعیان ستره در مسجد حضرت فاطمه (ع) ایراد نمود، از عملکرد دولت بحرین به شدت انتقاد کرد و اظهار داشت: دولت بحرین به جای گفتگو و گوش دادن به درخواست ملت، به دستگیری و قلع و قمع کردن مخالفان می پردازد. وی با اشاره به عملکرد دولت در اعطای تابعیت به اتباع خارجه برای برابر شدن جمعیت اهل تسنن با شیعیان تصریح کرد: دولت بحرین با این اقدام در صدد برافروختن جنگ داخلی در کشور است و آرامش و همزیستی مسالمت آمیز را نشانه گرفته است. همچنین شیخ "حسن المشیمع" دبیر کل جنبش آزادی و دموکراسی در بهمن ۱۳۸۷ دستگیر و در سلول انفرادی زندانی می باشد. در ۱۸ بهمن ۱۳۸۷ پسر



شیخ المشیمع با اشاره به فعالیت‌های بازداشت‌شدگان شیعه در تنویر افکار عمومی بحرین و دفاع از حقوق بشر گفت: طبیعی است که حکومت بحرین فعالیت این شخصیت‌ها را مانعی بر سر سیاست‌های مهلک خود در قبال کشور و مردم آن بداند تغییر ترکیب جمعیتی بحرین یکی از آن طرح‌های تحریک‌آمیز حکومت بحرین است که با مخالفت شیخ المشیمع مواجه شد. وی با بیان دستگاه دولتی بحرین به نام قانون و مسائل امنیتی جنابیات بسیاری را مرتکب می‌شود؛ اظهار داشت: دولت سعی دارد با تصویب قوانینی با پیشبرد اهداف و طرح‌های ددمنشانه خود حق آزادی را از مردم بگیرد و به بهانه جلوگیری از فعالیت‌های شورشی صداها و خواسته‌های مردم را سرکوب کند و علت اصلی همه ناآرامی‌های کشور بحرین نیز همین است زیرا طرح‌های دولت حتی عقیده و مذهب را نیز هدف قرار داده است. المشیمع با بیان اینکه «محبوبیت معارضان حکومت بحرین از دولتمردان منامه بیشتر است»، درباره احتمال وقوع شکل‌گیری انقلاب در آن کشور تصریح کرد: در صورتی که منامه به خواسته‌های مردم مبنی بر آزادی بازداشت‌شدگان و دست‌کشیدن از سیاست‌های سرکوبگرانه تن ندهد طبیعی است که اعتراضات مردم ادامه یافته و این امر به وقوع انقلاب در بحرین می‌انجامد. وی با بیان اینکه نیروهای امنیتی و ضد شورش منامه روزانه تعدادی از راهپیمایان را دستگیر و بازداشت می‌کند؛ افزود: احتمال افزایش شمار بازداشت‌شدگان وجود دارد و با تداوم اعتراضات مردمی احتمال دستگیری عده دیگری از اهالی بحرین وجود دارد و این امر تأثیر خود را در ابعاد مختلفی از جمله بخش اقتصادی برجای می‌گذارد که البته ما



شیخ "حسن المشیمع"  
دبیرکل جنبش آزادی و دموکراسی

نمی‌خواهیم شورش و عنف بر کشورمان سایه افکند ولی سیاست‌های دولت این را نشان می‌دهد. پسر شیخ المشیمع با بیان اینکه همه مردم بحرین از سیاست‌های دولت رنج می‌برند، مردم بحرین را به انتفاضه علیه حکومت منامه دعوت کرد و افزود: نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود و اگر ملتی خواهان زندگی باشد باید برای گشایش در امور خود تلاش کند لذا مسیر دلاوری و مبارزه معلوم است و نباید اجازه دهیم به کرامت ما توهین شود. وی افزود: اجازه نمی‌دهیم که آزادی را از ما سلب کرده و شخصیت‌ها و رهبرانمان را زندانی کنند لذا برنام‌ها، اعتراضات و خواسته‌های خودمان را ادامه خواهیم داد و به دولت بحرین می‌گوییم یا به خواسته‌های مردم تن بدهد و یا از سمت خود استعفا بدهد تا کسانی که شایسته اداره کشورند بر کرسی‌های دولتی و ریاستی بنشینند. المشیمع با اشاره به سیاست‌های تفرقه‌آمیز دولت بین مردم شیعه و سنی در بحرین گفت: مردم

بحرین از همه مذهب هیچ مشکل و اختلافی ندارند و این موضوع را در طول سالیان گذشته ثابت کرده‌اند. وی تصریح کرد: مردم بحرین اعتراضات و مبارزات خود را هیچ‌گاه متوقف نخواهند کرد و بر دولت و کسانی که این موضوع را می‌فهند واجب است که از تداوم سیاست‌های خرابکارانه دولت جلوگیری کنند و گرنه کشور وارد مرحله جدیدی از خشونت و عنف خواهد شد که کسی نهایت و پایان آن را نمی‌داند و در هر صورت معارضان حکومت بحرین به علت پیگیری حق پیروز خواهند شد. المشیمع با بیان اینکه چه بخواهیم یا نخواهیم بحرین وارد مرحله‌ای از اعتراض و شورش شده است؛ افزود: به خواست خداوند در آینده‌ای نزدیک شاهد پیروزی مردم بحرین بر خاندان آل‌خلیفه خواهیم بود زیرا حق با مردم بحرین است و اهل حق پیروزند و حکومت همراه با ظلم دوامی نخواهد داشت.

## منابع:

۱. سرزمین بحرین از دوران باستان تا امروز، علی زرین قلم، کتاب فروشی سیروس، شهریور ۱۳۳۷
۲. امارات خلیج فارس و مساله نفت، سالم الجبیر الصباح، ترجمه دکتر علی بیگدلی، موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل
۳. جهان اسلام، جلد اول، مرتضی اسعدی، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۶
۴. برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر (از آغاز ۱۳۴۷ تا پایان سال ۱۳۵۱)، انتشارات کیهان
۵. تاریخ عرب در قرون جدید، و- لوتسکی، ترجمه پرویز بابایی، اشارات چاپار، چاپ سوم ۲۵۳۶
۶. من و خاندان پهلوی، احمد علی مسعود انصاری، تنظیم و نوشته محمد برقی - حسین سرفراز، نشر البرز، تهران ۱۳۷۱
۷. العبر (تاریخ ابن خلدون) جلد سوم، ابوزید عبدالرحمان بن محمد "ابن خلدون"، ترجمه عبدالمحمد آیتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۳
۸. جنبش‌های سیاسی - اجتماعی بحرین، مرتضی بحرانی، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، تهران ۱۳۸۱
۹. دائره المعارف بزرگ اسلامی (نسخه الکترونیک)، مداخل بحرین و آل خلیفه
۱۰. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ۹ فروردین و ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹